

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سیدهاشم سدید

۱۸.۱۲.۲۰۱۰

قدر زبان خود را بدانید!

اگر کسی از ما بپرسد که یکی از چیز هائی را نام ببرید که ما را از سایر ملل دنیا متمایز کند، بدون تردید یکی از آن چیز هائی را که نام می بریم " زبان " خواهد بود.

شاید برای بسیاری کسان این سخن که اگر زبان مردم یک کشور از آن ها گرفته شود، بسیاری چیز ها از آن ها گرفته خواهد شد، کمی مبالغه آمیز به نظر آید، ولی این سخن آن قدر ها هم بی مورد نیست. زیرا زبان جزء با اهمیت شناسائی یا هویت ملت ها را تشکیل می دهد و اگر یک جزء از هویت یک ملت، از کل اجزای تشکیل دهنده هویت ملی یک ملت، معدوم گردد، دیگر کلی به نام یک "کل سالم" باقی نخواهد ماند.

عامل شناخت یک ملت در کل، دو چیز است: زبان و سرزمین. تاریخ و فرهنگ و دولت و ... بعد از این دو پدیده ارزش پیدا می کند.

دولت مربوط به سرزمین است. اگر سرزمینی وجود داشت، دولت هم هست، و اگر سرزمینی وجود نداشته باشد، دولتی هم وجود ندارد.

ولی فرهنگ و تاریخ - تاریخ حتی در صورت اضمحلال یک کشور - چنین نیست.

تاریخ و فرهنگ را در هر کجای دنیا که باشید، وطنی داشته باشید یا نداشته باشید، می توانید نسل اندر نسل با خود داشته باشید؛ آن را حفظ کنید و به دیگران انتقال دهید. به چه وسیله ای؟ به وسیله زبان!

زبان یگانه و تنها وسیله یا ابزار حفظ و انتقال فرهنگ و تاریخ و خود زبان است. همه ملت های جهان را که ببینیم تنها از طریق زبان است که موفق به حفظ بهترین گنجینه های ادبی و فرهنگی و تاریخی خویش شده اند. پس زبان چیزی با اهمیتی است که باید قدر آن را بدانیم.

ملت هائی که قدر زبان خویش را نمی دانند، کم مایه ترین ملت های جهان هستند. ملت های آگاه و مسؤول نه تنها به اصالت زبان خویش توجه می کنند که با تمام وجود در تلاش هستند که هرگونه آسیبی را که سلامت زبان مادری شان را صدمه بزند و خدشه دار بسازد از حوزه زبان به دور نگهدارند. این ملت ها زبان شان را دوست دارند و آن را گرامی می دارند و به آن ارج می گذارند.

در زمان های قدیم - تقریباً پنجاه سال پیش - سفارت عربستان سعودی خانه ای را در جوار پارک شهر نو - که بعد ها سفیر یا یکی از کارمندان سفارت المان در آن زندگی می کرد و به دنبال آن شرکت ترانسپورت بین المللی افغان آن را به کرایه گرفته بود - به کرایه گرفته بودند. هدف از کرایه این منزل تدویر مرکز به نام مرکز فرهنگی عربستان سعودی و از این طریق ترویج زبان و فرهنگ عربی - فرهنگ دینی - بود. وجود مراکز دیگری مانند مرکز کلتوری امریکا، گوته انستیتیوت یا برتش کونسل و ... همین اهداف را پیش می بردند. امیدوارم چنین تصویری پیدا نشده باشد که من مخالف یاد گرفتن زبان های بیگانه هستم. خلاف آن ؛ من به این اعتقاد هستم که یک زبان برابر است با یک شخصیت و ده زبان برابر است با ده شخصیت. منظور از طرح این موضوع این است که ما متوجه این مطلب شویم که مردمان جهان که قدر زبان شان را میدانند و به آن ارجح می گذارند علاوه بر این که در حفظ زبان شان کوشا هستند در ترویج آن نیز سعی بلیغ به خرج می دهند و ملیون ها دالر در این راه به مصرف می رسانند. هدف اصلی همه ترویج فرهنگ شان از طریق زبان بود و است.

یاد گیری زبان های بیگانه، غیر از زبان های پشتو و دری و ازبکی و ترکمنی و ... به مثابه زبان دوم یا زبان سوم، ناگفته نماند که آسیبی به زبان مادری ما، تا جایی که مانند هندی ها یا پاکستانی ها یا پشتون های آن طرف سرحد زبان یا کلمات زبان بیگانه را با زبان مادری خویش مخلوط نکنیم - وارد نمی آورد، ولی انتقال هر نو آوری یا هر پدیده نو در زبان از یک زبان مشابه - نوآوری های به جا یا بی جا و معقول و نامعقول - به پذیرنده نوآوری های زبان مشابه هائی می رساند که در استمرار و در عدم توجه به این آسیب رسانی ها زبان پذیرنده یا زبان مورد هجوم زبان مهاجم از اصالت می افتد و تغییر هویت و استقلالیت می دهد.

زبان اصیل دری امروز با تأسف مورد چنین هجومی قرار گرفته است. وطنداران ما، دستگاه های تلویزیون، رادیو و روزنامه ها و سایت های انترنتی افغانی به تأسی از گویندگان و نویسندگان ایرانی به صد ها و شاید هم چندین هزار کلمه ایرانی را بدون این که به ریشه و علت وجودی این کلمات توجه کنند و بدون این که به این فکر کنند که ما در زبان خود کلمات شایسته تری نسبت به آن کلمات داریم، آن را تقلید می کنند و به زبان یا به قلم می آورند.

من در این جا تنها یک مثال را به شکل نمونه می آورم. ما مردم دری زبان افغانستان در گذشته، در حال حاضر هم - البته به استثنای ایرانی زده ها - به آنانی که در یک شهر با ما زندگی می کنند "همشهری" می گوئیم. و آنانی را که با ما در یک کشور زندگی می کنند "هموطن" می خوانیم. و آنانی که اهل یک قشلاق هستند، یکدیگر را یا "همقشلاق یا همقشلاقی می گویند و ...

در همه این کلمات کلمه "هم" به عنوان پیشاوندی ترکیب زیبا و هم مانندی را به وجود می آورد که نه ابهامی ایجاد می کند و نه در ترکیب های خورد و کلان - از لحاظ بیان تجمعات انسانی - منطقه ئی بی قافیه می مانیم.

کلمه شهروند، کلمه ای است که دوستان ایرانی ما برای کسانی که مربوط به یک شهر یا مربوط به یک کشور هستند، به کار می برند. هموطنان ما هم بدون این که متوجه محدودیت و ابهام نهفته در این کلام شوند، آن را به کار می برند. ابهام به این معنا که اگر یک ایرانی به یکی از ما یک همشهری یا هموطن خویش را معرفی کند، به ما خواهد گفت:

" احمد، یکی از شهروندان من! " این جمله نظر به معنای کلمه شهروند - چون گویا، یعنی روشن نیست - مستلزم حداقل یک سؤال دیگر هم است. این جمله ابهام خلق می کند. برای ما سؤال ایجاد می شود که احمد چه گونه شهروندی با وی دارد؟ هموطن وی است یا همشهری وی؟ اگر هموطن اوست و نه همشهری وی، پس - در صورتی که علاقه مند به دانستن این مطلب باشیم - ناگزیریم که دو باره بپرسیم :

پس احمد آغا - به اصطلاح خود شان - اهل کدام شهر هستند؟ بعد از شنیدن جواب، ما می فهمیم که احمد آغا متعلق یا باشنده شهر مازندران است. در حالی که در زبان اصیل ما چنین ابهامی وجود ندارد. وقتی می گوئیم همشهری یا هموطن یا وطندار یا ... هیچ ابهامی در تعلق افراد به مکانی به وجود نمی آید؛ گذشته از این که این کلمات شرینی و روانی و صفای خاصی خود را دارند.

موضوع دیگر محدودیت این کلمه - یا پساوند "وند" از لحاظ کاربرد مکانی آن است. این کلمه را در زبان ایرانی همانگونه که دیدید و خواندید تنها برای اهل دو مکان به کار میبریم: شهر و کشور؛ در حالی که پیشاوند "هم" را ما می توانیم به شرینی و روانی آب زلال بدون ابهام برای اهل ده ها مکان به کار ببریم.

در زبان ما به اهل یک قلعه هم قلعه ئی - به زبان عوام هم قلائی - می گوئیم. در فارسی ایرانی ولی شما شاید یک بار هم کلمه قلعه وند را نشنیده باشید. همینگونه کلمات قشلاق وند و روستا وند و ده وند یا دهکده وند و ... را! چرا ما باید به جای یک پیشاوندی که آن را برای همه کلمات به کار برده می توانیم و اصالت زبان مادری ما را نیز حفظ می کند، کلمه دست و پاشکسته و بی پدر و مادری را به تقلید بدون کاربرد عقل و منطق به کار می بریم؟ زبان اصیل خود ما در برابر خیلی از زبان های دیگر - مظاهر و اختراعات علمی و تخنیکی غرب چیزی دیگری است - یکی از غنی ترین زبان هاست. در زبان ما - خلاف خیلی از زبان ها - کلمات از لحاظ معنایی شفاف و روشن هستند. باید در درون جهان وسیع زبان خود سری بزیم تا بدانیم که این حرف گزارف گفتن نیست.

اما برخی از کلمات را گرفتن، به دلیلی اینکه این کلمات به شکلی از اشکال در زبان ما وجود داشتند و وجود دارند و از طرفی نقصی در شکل و ساختار و معنای این نوع کلمات وجود ندارد، جرم و گناه نیست؛ کلماتی که ما نتوانسیم، بنا به بی علاقه گی یا تعصب علامه (!) ها یا تعصب زمامداران آن ها را کشف و استخراج نموده به وجود آوریم و آن ها را به جای کلمات بیگانه غربی - انگلیسی یا فرانسوی و المانی - استفاده کنیم. کلماتی مانند دانشگاه یا دانشکده و هواپیما و دانشجو به جای یونیورسیتی و فاکولته که کلمات اروپائی و طیاره و محصل که کلمات عربی هستند. دانش به عنوان اسم مصدر و گاه به مثابه پساوند در زبان ما از عديم و قدیم وجود داشته است، حال اگر کس دیگری این کلمات را ترکیب نموده و برای استفاده به جای یک کلمه کاملاً بیگانه به زبان ما افزوده اند، چه بدی دارد که ما آن را بکار نمی بریم؟ نقد چیزی خوبی است؛ اما تعصب بیماری است مذموم.

زمانی حکام وقت هیأتی را برای انتخاب نام برای کانون های تحصیلات عالی مؤظف ساختند. این هیأت - برای خوشی حکمرانان - بدون این که مسؤولیت ملی و علمی شان را در نظر بگیرند و این کانون ها را به چند زبان عمده کشور - برای غنا بخشیدن هر زبان - نام گذاری کنند، تنها یک زبان را، چون این زبان زبان خود شان هم بود، انتخاب نموده فاکولته را پوهنچی و یونیورسیتی را پوهنتون نام گذاری کردند و با این کار شان تا امروز سبب مشکل در کشور شدند. به نظر من این علامه های متعصب قوم و زبان زده باید ضمن انتخاب یک نام به هر زبان برای این کانون ها پیشنهادی به زمامداران کشور ارائه می کردند که برای هر مفهوم و مقوله علمی - فلسفی و نام های اختراعات و مظاهر فنی و تخنیکی و صنعتی غرب که وارد کشور می شدند - اگر امکان یافتن کلمات مناسب به زبان خود ما موجود نمی بود - کلماتی را به وجود می آوردند و وارد زبان می کردند.

کار درست و شایسته یک دانشمند واقعی این چنین باید می بود، ولی ... چون پشت مرده ها گپ زدن خوب نیست؛ می گذریم از این تبصره!

آن زمان گذشت و امروز و آینده پیش روی ماست. شایسته نیست که امروز هم با این زبان چنان بر بخوریم که آن ها آن زمان با آن برخوردارند، و هم مانند کسانی که امروز به جای هموطن کلمه شهروند را به کار می برند.

امروز من از کسی توقعی ندارم، ولی اگر فردا یک دولت واقعاً ملی و مسؤولی به وجود بیاید از آن دولت توقع خواهم کرد که زیرکانون هائی را در درون یک کانون بزرگ و دایمی - متشکل از خبرگان هر زبان - به وجود بیاورد که در خصوص و تکمیل زبان خود به کار پردازد.

ولی تا آن روز از فرهنگیان و ادبا و اهل زبان و نویسندگان و محققین خود - به هر زبانی که تعلق دارند - می خواهم که از بی علاقتی و کم مهری نسبت به زبان خود دست بردارند و کمی در برابر این ارزش جدی باشند تا باشد که مجبور نشویم که به تقلید دیگران و گدائی از دیگران مجبور و ناچار شویم!

در اخیر یک نکته را می خواهم یادآوری کنم که اگر ایرانیان می خواهند مثلاً چلنج را چالش بخوانند کار خود شان است. ما اگر آن را شایسته یا مناسب نمی دانیم، می توانیم معادل این کلمه را که همان کلمه " دعوت " در زبان ما می باشد، اگرچه زیاد رسا نیست، به کار ببریم. هر کس دلش کارش. ما مسؤول دیگران نیستیم.